ایجاد انگیزه :

روایات فراوانی در کتابهای حدیثی ما، درباره تعبیراتی که نبی مکرم اسلام و ائمه هدی علیهم سلام الله راجع به وجود مقدس امام زمان سلام الله علیه دارند، آمده است.

متن و محتوا :

روایت اول از وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است. وقتی نام امام زمان را می بردند رسول خدا می فرمودند: «بأبی و امی سمی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران»؛ پدر و مادرم به فدای مهدی باد! او که هم نام من هست، او که شبیه من است، او که شبیه موسی بن عمران است. شبیه همین تعبیر از وجود مقدس امیرمؤمنان سلام الله علیه است. وقتی نام امام زمان سلام الله علیه را می بردند، می فرمودند: پدرم به فدای او باد.

تعبیر دوم، حدیث نورانی از وجود مقدس امام صادق علیه السلام است. جمله ای بسیار کوتاه، ولی بسیار زیبا است. شخصی به محضر حضرت رسید و سوال کرد: آیا امام زمان علیه السلام متولد شده است یا نه؟ امام صادق سلام الله علیه فرمودند: نه متولد نشده اند: «ولو أدرکته لخدمته أیام حیاتی».

از ما زیاد سؤال می کنند که اگر بخواهیم زیباترین و در عین حال کوتاه ترین سخن را راجع به امام زمان سلام الله علیه داشته باشیم، چه سخنی است؟ مثل اینکه می خواهند پلاکاردی بنویسند یا نوشته ای در تابلویی یا دعوت نامه ای و...

زیباترین و کوتاه ترین سخن از ولی خدا، از یک معصوم ـ که شاید از این سخن زیباتر نداشته باشیم ـ در مورد امام زمان سلام الله علیه است که می فرماید: «لو أدرکته» اگر من عصر مهدی را درک می کردم، «لخدمته ایام حیاتی» تا زنده بودم خودم را خدمت گذار مهدی قرار می دادم.

واقعا انسان نمی داند چه حسابی است. امام زمان ارواحناه فداه یکی از فرزندان امام صادق علیه السلام به حساب می آید، ولی این جد بزرگوارشان در مورد آن وجود مقدس می فرماید: اگر حیات من ادامه پیدا می کرد و مهدی را درک می کردم، خدمت گذار او بودم.

وقتی امام صادق علیه السلام این چنین می فرماید، آیا ما خیلی هنر کردیم که شب چهارشنبه به مسجد جمکران آمده ایم؟!

شبیه همین تعبیر از امام باقر علیه السلام است که حضرت می فرماید: «لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَاسْتَبْقَيْتُ نَفْسِي‏ لِصَاحِبِ‏ هَذَا الْأَمْرِ»؛ اگر من عصر مهدی را درک می کردم، همه وجود خودم را وقف امام زمان قرار می دادم. به نظرم همین ترجمه روان و خوبی باشد که خود را وقف امام زمان می کردم.

عزیزان من، الآن ما چقدر از عمرمان را وقف امام زمان کرده ایم؟ چقدر از شبانه روز ما به امام زمان تعلق دارد؟ چقدر از طول هفته ما به امام زمان تعلق دارد؟

تعبیر سوم از امام رضا علیه السلام است. شیخ صدوق از محدثین جلیل القدر ما است. وفاتش در سال 381 بوده و بیش از 1050 از وفات او می گذرد. ایشان کتابی به نام «عیون اخبار الرضا» دارند که در آن این داستان آمده است:

دعبل خدمت امام رضا علیه السلام آمد و آن اشعار معروفش را خواند که مطلع آن اینست

مَدارسُ آياتٍ خَلَتْ عن تلاوة و منزل وحيٍ مُقفِرُ العرصاتِ

این شعر مربوط به امام است که نه اسم ایشان، نه لقب حضرت و نه کنیه امام آمده است. ما بعضی از اسامی و القاب امام زمان را که می شنویم به احترامشان قیام می کنیم و این عمل هم برگرفته از روایات می باشد. دعبل این شعر را خواند و به این بیت رسید:

خروج امام لا محالة خارج يقوم علی اسم الله و البرکات

یعنی حتما امامی ظهور خواهد کرد و با برکات قیام می کند و قیام حضرت با برکت خواهد بود. شیخ صدوق می نویسد: به محض اینکه دعبل این شعر را در محضر امام رضا علیه السلام خواند، حضرت با تمام قامت قیام کردند و دست مبارکشان را بر سر گذاشتند و سر را به عنوان احترام خم کردند و دعا فرمودند: «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و انصرنا به نصرا عزیزا»؛ خدایا فرج او را نزدیک کن و ما را به وسیله ایشان یاری رسان.

دیدم که از مراجع سؤال کرده بودند، اینکه هنگام نام بردن امام زمان دست بر سر می گذارند، چه سندی دارد؟ چه کسی این کار را انجام می داده است؟ فرمودند: همین کار امام رضا علیه السلام برای ما حجت است که چون نام حضرت را شنیدنید قیام کردند.

بدون مبالغه ده ها روایت از رسول خدا تا امام عسکری علیهم السلام درباره وجود مقدس امام زمان علیه السلام داریم که من تنها سه روایت خواندم.

وقتی رسول خدا، امام صادق و امام رضا آنگونه می فرمایند، ما چه باید بگوییم؟ ما چقدر به یاد امام زمان هستیم و چقدر امام زمان در زندگی ما حضور دارند؟

نزدیک تر از قلب منی با دل مهجور دوری ز من است و ز تو ما را گله ای نیست

ما غایبیم، امام که غایب نمی شود.

چطور شخصیت هایی همچون سید ابن طاووس و دیگران راحت می توانستند به محضر امام زمان سلام الله علیه برسند؟ البته نباید اصرار و آرزوی همه ما صرف رسیدن به محضر امام زمان باشد. در عصر غیبت همه نمی توانند به خدمت امام زمان برسند و این واقعیتی است.

نایب دوم امام زمان علیه السلام، شخصیت بزرگواری به نام ابو جعفر است. امام زمان در دوران غیبت صغری، چهار سفیر داشتند که به آنها سفراء یا نواب چهارگانه می گفتند و بسیار جلیل القدر می باشند. در مدت تقریبا هفتاد سال غیبت امام، این سفیران رابط مردم با امام زمان بودند. اولین آنها ابوعمرو و دومی ابوجعفر بود. شیخ طوسی در کتاب غیبت می نویسد: «کان یتولی هذا الامر نحوا من خمسین سنه». یعنی این بزرگوار تقریبا پنجاه سال از هفتاد سال را نایب حضرت بوده است.

چطور یک نفر چنین قابلیت و لیاقتی دارد که پنجاه سال سفیر خاص ـ نه سفیر عام ـ امام زمان باشد.

در جلالت این سفراء تنها یک جمله بگویم که محدث قمی رضوان الله علیه می نویسد: کسانی که به عتبات مشرف می شود، اگر زیارت امیرمؤمنان، زیارت سید الشهدا، زیارت کاظمین، زیارت سامرا، زیارت قمر بنی هاشم و این همه زیارت هایی که در عراق هست، نبود و تنها به زیارت چهار سفیر امام زمان می رفتند، این سفر ارزش داشت.

حال کسی خدمت این بزرگوار آمد و گفت: این بار که به خدمت حضرت رسیدی، ملاقاتی هم برای من بگیر. من هم دلم می خواهد حضرت را ببینم. در جواب فرمود: بر دیدن امام زمان اصرار نداشته باش. دوران غیبت است و خداوند امام و ولی اش را در پس پرده غیبت قرار داده است و بنا نیست هر کسی که دلش خواست به خدمت آن جناب برسد. تسلیم این امر الهی باش که این فرمان الهی و مهم تر است: «لا تلتمس أن تراه، فإن ایام الغیبه یشتاق الیه و لا یسئل الاجتماع معه».

همه راه های ارتباط با امام زمان و همه راه های توجه به امام زمان به دیدار حضوری نیست. ما چه مقدار در شبانه روز به یاد امام زمان هستیم؟ من این جمله را فراوان نقل کرده ام و به نظرم جمله خوبی در این دوران غیبت است.

ما روایات فراوانی در تکالیف شیعه در عصر غیبت امام زمان داریم ولی حداقل این را یادمان نرود که روزمان را با امام زمان شروع کنیم. من فراوان می بینم که جوانانی که تازه ازدواج کرده اند، خدمت بعضی از مراجع تقلید می رسند و می پرسند: دستوری برای خوشبختی و سعادت ما بفرمایید. ایشان می فرمودند: این سه کار را انجام دهید: نمازتان را اول وقت بخوانید که ای کاش این کلام نورانی امام زمان مکرر بر در و دیوار این مسجد مقدس نوشته می شد و هر زائر مسجد مقدس جمکران این جمله را می دید و به عنوان سوغات با خود می برد. امام زمان فرمودند: نماز اول وقت بخوانید که هیچ چیزی مثل نماز، بینی شیطان را به خاک نمی مالد: «ما ارغم انف الشیطان».

دستور دومی که ایشان خیلی بر آن تأکید داشتند این بود که: هر روز یک سوره یاسین تلاوت کنید و به امام زمان علیه السلام هدیه کنید. اگر کسی هر روز این برنامه را داشته باشد شب قدر وقتی نامه اعمال ما را به محضر امام زمان علیه السلام می برند، در حالی نامه اعمال ما را می بینند که در طول سال 365 سوره یاسین تلاوت کرده و به ایشان هدیه نموده ایم.

و سوم می فرمودند: هر روز یک زیارت آل یاسین بخوانید. می دانید که ما زیارت های فراوانی از امام زمان علیه السلام داریم اما این زیارت از ناحیه خود آقا آمده است و فرمودند: اگر می خواهید به وسیله ما متوجه خدا شوید، این زیارت را بخوانید.

در مفاتیح قبل از دعای ندبه زیارت آل یاسین آمده است. قبلش هم مستحب هست اگر بتواند شش نماز دو رکعتی بخواند و اگر نخواند حداقل زیارت را بخواند.

ببینید خدا چگونه به اهل بیت سلام داده است؟ «سلام علی آل یاسین. السلام علیک یا داعی الله و ربانی آیاته».

هر روز مقید باشیم که روزمان را با تلاوت سوره یاسین و زیارت آل یاسین آغاز کنیم. شما از فردا شروع کنید و اگر یک یاسین و آل یاسین، ده دقیقه بیشتر از شما وقت گرفت ترکش کنید. امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر من زمان مهدی بودم، خودم را وقف امام زمان می کردم. آن وقت ما در شبانه روز، ده دقیقه وقف امام زمان نکنیم؟! پس مطلب اول، تعبیرات اهل بیت علیهم السلام راجع به امام زمان علیه السلام بود.

مطلب دوم اینست که در عصر غیبت امام، نظارت حضرت بر خودمان را باور داشته باشیم. یعنی باور داشته باشیم که حضرت ما را می بینند. روایات فراوانی داریم که اعمال ما را بر امام زمان عرضه می کنند. من یکی، دو داستان بگویم که شاید این داستانها در ذهن بهتر بماند.

علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می کند که شخصی از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود به نام رمیله. می گوید: من چند روزی مریض شدم و تب شدیدی داشتم به طوری که نمی توانستم از خانه بیرون بیایم. صبح جمعه شد و احساس کردم تبم تخفیف پیدا کرد. غسل جمعه کردم و گفتم به نماز جمعه امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد کوفه بروم. در اثنای خطبه خواندن امیرمؤمنان به خودم می پیچیدم و تبم دوباره شدید شد اما تحمل کردم تا خطبه ها و نماز تمام شد. خدمت آقا امیرمؤمنان رسیدیم. آقا فرمودند: من در اثناء خواندن خطبه نگاهم به تو بود که به خودت می پیچیدی. داستان را به امیرمؤمنان گفتم و آقا این جمله را فرمودند (عزیزان اگر این باور را راجع به امام زمان داریم، بیاییم مسجد مقدس جمکران نماز امام زمان بخوانیم و اگر این باور را نداریم یا این باور ضعیف هست، اول آن را تقویت کنیم) که این جمله امروز مال امام زمان است:«ما من مؤمن یمرض مرضنا بمرضه و لا یحزن إلا حزنا لحزنه» هر مؤمنی اگر غصه دار شود، ما غصه دار می شویم و اگر مریض شود ما مریض می شویم، اگر دعا کند ما آمین می گوییم و اگر دعا نکند ما دعاگویش هستیم.

رمیله با اینکه از اصحاب امیرمؤمنان بود ولی این جمله کمی برایش سنگین بود، لذا گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا منظورتان همین شیعیانی هستیم که الآن در محضرتان نشسته ایم؟ فرمودند: نه، «لیس یغیب عنا مؤمن فی شرق الارض و لا غربها»؛ هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از دیده ما پنهان نیست.

داستان دیگر از شیخ صدوق، از امام رضا علیه السلام است. ایشان صحابی بزرگواری داشتند به نام ریان بن صلت. اشعری قمی است ولی در بغداد زندگی می کرد و وقتی حضرت را به خراسان بردند و می گوید: دلم خیلی برای حضرت تنگ شد. لذا از بغداد به خراسان رفتم و چند روزی خدمت حضرت بودم. هر روز به خدمت حضرت شرفیاب می شدم تا اینکه روز آخر و روز خداحافظی شد. (آیا به مشهد، به کربلا، به نجف مشرف شده اید؟ چقدر وداع با حرم امیرالمؤمنین علیه السلام سخت است). در دلم تصمیمی گرفتم و به کسی هم نگفتم. تصمیم گرفتم از امام رضا علیه السلام دو هدیه طلب کنم: یکی بخواهم پیراهنی به من بدهند تا کفن خود کنم و دومی اینکه چند درهم بگیرم که با آنها برای دخترانم تبرکاً انگشتر بسازم. می گوید: رفتم خدمت امام رضا و موقع وداع، آن قدر گریه کردم که حرف ها و فکرهایم یادم رفت.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران گز سنگ نالد خیزد وقت وداع یاران

«شغلنی الأسف و البکاء». خلاصه فراموش کردم و خداحافظی کردم و بیرون آمدم. امام رضا صدا زدند: ریان! آیا دوست نداری یک پیراهن به شما بدهم تا کفن خودت قرار بدهی؟ گفتم: آقا! به خدا یادم رفت. حضرت پیراهن را از قبل، پشت بالشتشان آماده کرده بودند. آمدم بروم که دوباره صدا کردند: ای ریان! آیا دوست نداری من چند درهم به شما بدهم تا برای دخترانت انگشتر بسازی؟ گفتم: آقا به خدا این نیت را هم داشتم ولی یادم رفت. آقا از قبل آماده کرده بودند و دست زیر تشکشان بردند و چند درهم آماده به من دادند و فرمودند: این هم برای انگشتر دختران خانه.

چه خوبست که من باور کنم که امام زمان رفتار من را می بیند، بازار من را می بیند، کسب و کار من را می بیند، اداره را می بیند، خانه من را می بیند، پشت پرده من را می بیند، اینها که چیزی نیست، گفتار من را می بیند که صریح قرآن هست «و قل اعملوا فسیر الله عملکم و رسوله و المؤمنون». بلکه بالاتر اعتقاد داریم که امام فکر ما را می داند.

داستان دیگری عرض کنم که شاید این داستان ها موجب روشن شدن قلوب ما باشد و بهتر در خاطره ها بماند. علامه ابن شهر آشوب، صاحب کتاب با عظمت «مناقب» از امام رضا علیه السلام نقل می کند که حضرت در خراسان بودند و روزی از شهر بیرون آمدند.

یکی از اصحاب حضرت به نام موسی بن سیار می گوید: من هم خدمت امام رضا علیه السلام از شهر بیرون آمدم. همین که آمدیم به جایی رسیدیم که شهر تمام شد و تا به حال به آن منطقه نیامده بودیم. ناگهان حضرت دیدند که جنازه ای را تشیع می کنند. به سرعت از مرکب پیاده شدند و به سمت جنازه رفتند و قدری آن را تشییع کردند و برگشتند. به من فرمودند: «من شیع جنازة ولی من اولیائنا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه»؛ اگر کسی جنازه مؤمنی را تشییع کند خداوند گناهانش را بیامرزد مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده باشد.

می دانید که مرده و زنده مؤمن احترام دارد و خداوند این احترام را قرار داده است.

 تشییع جنازه ادامه پیدا کرد و جنازه را زمین گذاشتند که داخل قبر ببرند. امام رضا علیه السلام به عجله جمعیت را شکافتند و آمدند کنار جنازه نشستند. دست مبارک را روی سینه این میت گذاشتند و اسمش و نام پدرش را بردند: «یا فلان بن فلان أبشر بالجنة فلا خوف علیک»؛ تو را به بهشت بشارت باد که دیگر ترسی نداری. سپس فرمودند: حالا جنازه را دفن کنید.

موسی بن سیار می گوید: من به امام رضا علیه السلام گفتم: آقا جان! شما اسم خودش و اسم پدرش را از کجا می دانستید؟ با اینکه به این منطقه نیامده بودید، از کجا می دانید آدم خوبی هست که به او بشارت بهشت دادید؟

حضرت جمله مهمی فرمودند: «أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحاً وَ مَسَاءً»؛ آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه می شود؟

من باور کنم که امروز پرونده عملم به خدمت امام زمانم رفت. من یک بار دیگر هم بگویم که خیلی ها از راه دور و با هزاران امید به این مسجد مقدس می آیند. یقین داشته باشید که هر کسی با هر امیدی بیاید، امام زمان علیه السلام جواب رد به کسی نمی دهند. البته یک وقت مصلحت ما هست که آن حاجتی که داریم برآورده می شود اما یک وقت مصلحت ما نیست.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله احمدی میانجی رضوان الله علیه که ایشان می فرمودند: اینجا به مسجد جمکران آمده اید از خدا حاجت بخواهید ولی برای خدا تکلیف تعیین نکنید. بگویید خدایا! مصلحت و خیر ماست، ما دلمان اینطور می خواهد.

کسی خدمت امام صادق علیه السلام آمد. خیلی ناراحت و قیافه اش گرفته بود. آقا فرمودند: چرا پریشان و ناراحتی؟ گفت: آقا خداوند فرزند دختری به من عنایت کرده است ولی من دلم فرزند پسر می خواست. امام صادق علیه السلام جمله ای به او فرمودند: ـ ای کسانی که شب های چهارشنبه با حاجت می آییم و گاهی خیلی اصرار بر حاجت داریم ـ من سؤالی از تو دارم: «لو أن الله أوحی الیک» اگر خداوند قبل از اینکه جنس فرزند تو را تعیین کند که دختر هست یا پسر، به تو وحی می کرد که ای بنده من! من تعیین کنم یا تو تعیین می کنی؟ من جنس فرزند را انتخاب کنم یا تو انتخاب می کنی؟ تو چی می گفتی؟ گفت: آقا اختیار دارید. شما مصلحت ما را می دانید و هر طور صلاح می دانید، ما دخالتی نداریم. فرمودند: حالا خدا تعیین کرده، چرا ناراحتی؟

پس از امام زمان علیه السلام حاجت بخواهیم ولی به قول این مرد بزرگوار برای خدا تکلیف تعیین نکنیم. حرفمان را می زنیم، توسّل مان را می کنیم اما واقعاً خبر نداریم که مصلحت مان چیست؟ پس باید واگذار کنیم و یقین داشته باشیم که کسی نا امید برنمی گردد.

داستان دیگر مال آیت الله سید محمد باقر سیستانی، پدر بزرگوار آیت الله العظمی سیستانی است که از مراجع تقلید و در عراق و نجف هستند. ایشان در مشهد زندگی می کردند و خیلی دلشان می خواست امام زمان علیه السلام را ببینید. یک زمانی دنبال این رفته بودند ـ حالا یا کسی به ایشان گفته بود و یا به ذهن خودشان رسیده بود ـ که چهل روز جمعه، چهل زیارت عاشورا، در چهل مسجد در مشهد بخواند. شاید مثلاً به ذهنش این بوده که شاید یکی از این مساجد مورد توجه باشد.

به هر ترتیب می گوید: صبح جمعه بود و مشغول خواندن زیارت عاشورا چهلم در چهلمین مسجد بودم که ناگهان نگاهم به بیرون مسجد افتاد که نوری از جایی ساطع است. زیارتم را زودتر تمام کردم و بیرون آمدم. به دنبال نور رفتم و دیدم نور از خانه ای بلند می شود. به طرف آن خانه رفتم و دیدم درش باز است و مردم رفت و آمد می کنند. سؤال کردم چه خبر است؟ گفتند: خانمی از دنیا رفته و جنازه اش در اتاق است و مردم می آیند به بازماندگانش تسلیت می گویند. اگر شما هم می خواهی برو. آمدم دیدم آن نور از همان اتاق است که جنازه آن خانم در آن است. به محض اینکه وارد اتاق شدم، وجود مقدس امام زمان علیه السلام را دیدم. سلام کردم و تا آمدم صحبت کنم، آقا فرمودند: صحبت نکن. اینقدر نمی خواهد این در و آن در بزنی، عملتان را درست کنید، من به دیدن شما می آیم. مثل این خانم باشید. گفتم: آقا جان! مگر این خانم چه کرده است؟

این داستان مال زمان کشف حجاب و آن زمانی است که رضا شاه حجاب را برداشته بود و زنان جرأت نمی کردند با حجاب بیرون بیایند. حضرت فرمودند: این زن برای اینکه حجابش را حفظ کند، هفت سال از خانه اش بیرون نیامد.

آقایان حرف آخر اینکه، ما الآن در نظام جمهوری اسلامی زندگی می کنیم، دوران کشف حجاب رضا شاه نیست. دورانی است که خون ده ها شهید برای حفظ حجاب ریخته شده است. چه طور می توانیم امام زمان را از خودمان راضی کنیم؟ یک زن هفت سال برای کشف حجاب، از خانه بیرون نیامده است. حالا ما باید التماس کنیم که خانم تو را به امام زمان قسم، تو را به خون شهدا قسم، تو را به روح امام قسم، از خانه بیرون می آیی، طوری بیا که حجابت دل امام زمان را آزرده نکند. بد حجابی ها دل امام زمان را آزرده می کند، باور کنیم که اعمالمان به امام زمان عرضه می شود.

گریز و روضه :

السلام علیک یا بقیه الله. السلام علیک یا صاحب الزمان

امام زمان می‌آید و انتقام این جسار‌ت‌ها را می‌گیرد. یا بقیة الله، شما هم از این جسارت‌ها ناراحت می‌شوید. امام زمان ع بعد از دویست سال بعد از واقعه‌ی کربلا روضه خواند. اما چه قدر زیبا خواند: حسین من، من هم شب گریه می‌کنم، و هم روز گریه می‌کنم. اگر اشک چشمم تمام شود خون گریه می‌کنم؛ وَ لَاَبکِیَنَّ عَلیکَ بَدَلَ الدُّموعِ دَما. حسین من، مصیبت‌های تو فراموش شدنی نیست. چند جمله از زبان امام زمان بخوانم:

السَّلام عَلی الشَّیْبِ الخَضیب وَ عَلی الخَدِّ التَّریب و عَلی الْبَدن السَّلیب. (بحارالانوار، ج 98، ص 235؛ سوگنامه آل محمد، ص 158).

می‌دانید این جمله یعنی چه؟ یعنی جد بزرگوارم، سلام من بر آن محاسن خون آلودت. سلام من بر آن بدن عریانت. سلام من بر آن لب‌هایی که کبود شد. سلام من بر حلقوم بریده‌ات. سلام من بر صورت خاک آلودت. سلام من بر آن سری که بالای نی رفت. سلام من بر آن بدنی که پایمال سم اسب شد.

یا بقیة الله، شما خواندی و گریه کردی. شما قتلگاه نبودی و ندیدی، با این حال فرمودی: خون گریه می‌کنم. اما عمه‌ی سادات در کربلا این قضایا را دید؛ صورت خاک آلود را دید! گلوی بشکافته را دید! محاسن خونین را دید!

خودم دیدم ز بالای بلندی که محبوب خدا را سر بریدند

خودم دیدم که گل‌های نبوت ز بی آبی همه پژمرده بودند

خودم دیدم گلوی اصغرم را خودم در بر کشیدم اکبرم را

فَلاَندُبَنَّکَ صَباحَاً وَ مَساءً وَ لَاَبکَينَّ عَلَيکَ بَدَلَ الدُمُوعِ دَمَاً (بحارالانوار، ج 98، ص 237)